

افسانه

فرهنگ مردم ملایر

گردآورنده کاوش ندائی

فرهنگ مانا

۱۳۹۳

سرشناسه: ندائی، کاوس، ۱۳۳۶
 عنوان و نام پدیدآور: افسانه در فرهنگ مردم ملایر / گردآوری: کاوس ندائی
 مشخصات نشر: انتشارات فرهنگ مانا، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص
 شابک: ۸۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۸-۵۷-۳
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: افسانه و قصه‌های ایرانی — ملایر
 موضوع: فرهنگ عامه — ایران — ملایر
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ن۴م/۸۵۷۷ PIR
 رده‌بندی دیویی: ۳۹۷/۲-۹۵۵۴۳۳۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۲۷۵۴۴



فرهنگ مانا
 FARHANG-e-MANA
 P R E S S

افسانه در فرهنگ مردم ملایر

گردآوری: کاوس ندائی

صفحه‌آرایی: مینا معری

طراح جلد: بابک ندائی

شمارگان: ۱۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۹۳

لینوگرافی: ماوراء

چاپ: زیتون سبز

ناشر: فرهنگ مانا

قیمت: ۸۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۸-۵۷-۳

آدرس: یاسوج، سی‌سخت، خیابان اصلی، کوچه مدرسه

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، بین ویلا و حافظ، خیابان پورموسی، کوچه بامشاد، پلاک ۲، واحد ۱

کدپستی: ۱۵۹۹۶۱۷۷۱۱ تلفن: ۲۱-۸۸۹۴۸۸۲۰ دورنگار: ۸۸۹۳۲۶۵۲

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۳	متل ملوچ رفت نوک چر
۱۴	متل گاو حسن چه جوړه
۱۵	متل دلم خواس
۱۶	پشگل دیگی دیگی
۱۸	خاله پیرزن
۲۲	شنگل و منگل
۲۶	قد بلسون
۳۰	خاله چسینه
۳۴	خاله قزی
۳۸	روباه و کلاغ
۳۹	پیل سخته
۴۳	ویرو
۵۲	گرگ و روباه
۶۱	اگر باران ببارد!
۶۳	فاطمه عره
۶۷	شوتی پرار
۷۰	ماه پیشونی
۷۴	ملک ابراهیم - سبزه قبا

۸۳	کچل تنوری
۹۲	خر بزه
۹۴	چاروق شاه
۹۷	زیارت گُمّه
۱۰۲	مَلّخه
۱۰۷	گُرداله
۱۱۰	نمدی
۱۱۷	الود خیار
۱۱۹	م جنیانک
۱۲۰	بلقیس
۱۲۳	جامه قش
۱۲۶	حاجی که دیشش را خواست
۱۳۰	باغ کس
۱۳۴	چل گیس
۱۴۲	حسنک
۱۵۰	خاله گردن دراز
۱۵۴	برادر خل و چل
۱۵۸	شانه به سر
۱۵۹	رُلا مَنقی
۱۶۰	سنگ صبور
۱۶۴	گل خندان
۱۷۰	اسب چوبی
۱۷۶	سخن پایانی

پیشگفتار

گفته‌اند افسانه پیوندی ناگسستنی با دو ابزار چوبی داشت، یکی کرسی^۱ برای زمستان و دیگری تخت چوبی^۲ برای تابستان. زمستان و کرسی و افسانه را نمی‌شد از هم جدا کرد، گرمای دلچسب آن خرد و کلان را در حوضی نشانده تا شب‌های بلند زمستان را با سخنی از شاهنامه^۳ یا مثل و داستانی و خانه‌های، کوتاه کند. اما تخت زمانی به میان می‌آمد که هوا گرم شده بود، جای آن توی حیاط خانه و کنار حوض آب بود و در برخی از خانه‌ها، درختی هم بر آن سایه می‌افکند.

تخت چوبی با پایین رفتن خورشید جان می‌گرفت روی آن فرش پهن می‌شد و آنگاه می‌شد جایگاه نشستن، بر لبه تخت می‌زدند، چای می‌نوشتند و از کار روزانه سخن می‌گفتند و کم‌کم که شب می‌رسید،

۱. کرسی یک میز چهار گوشه با پایه‌های کوتاه بود که روی آن را با لحاف بزرگی به نام صاف کرسی می‌پوشاندند و زیر آن منقل آتش ذغال که روی آن با خاکستر پوشیده شده بود می‌گذاشتند. وسیله گرمایشی زمستان بود که دور آن می‌نشستند و پایشان را زیر لحاف دراز می‌کردند و برای خواب هم زیر همین لحاف کرسی می‌خوابیدند.

۲. تخت از چوب ساخته می‌شد، دو تکه بود که بلندی آن حدود نود سانتیمتر و درازی آن دو متر و پهنای آن حدود یک متر می‌شد، هر تکه از سه سو نرده داشت که میشد هنگام نشستن به آن تکیه داد، این دو تکه از سوی بدون نرده به هم می‌چسبید و یک تخت چهار گوشه را درست می‌کرد.

۳. بودند کسانی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند اما چند داستانی از شاهنامه را از بر می‌خواندند.

تخت می شد اتاق خواب.

کودکان که از خنکی هوا تنشان مور مور می شد، هر کدام می کوشیدند تا خود را به مادر نزدیکتر کنند تا در پناه گرمای مادر آرام بگیرند، شاید هم خنکی هوا بهانه‌ای بود برای پنهان کردن ترس از تاریکی و لو لو. بچه‌ها نگاهشان به ستاره‌های آسمان دوخته می شد و گاه ستاره‌ای به عت می گذشت. آن چی بود؟! مادر می گفت: ستاره‌ای افتاد!^۱ مگر ستاره هم می افتد؟

مادر برای رها شدن از پرسش‌های بی پایان، افسانه‌ای را آغاز می کرد: در آن زمان که هنوز خواندن و نوشتن نمی‌داند یا اینکه اگر هم می‌داند، روانشناسی کودک نمی‌تواند آرام سخن می‌گوید: یکی بود یکی نبود.....، بچه‌ها کم کم آرام می‌گیرند و مادر می‌داند برای کدام کودک، کی، چه بگوید. پس از نیم‌روز بی‌کودک شیر خواره با آهنگی از سوز دل ترانه لالایی می‌گوید نمی‌دانم می‌خواند و دک را خواب کند یا غم خود را با او بگوید. کودک به چشمانش نگاه می‌کند مادر سیریه می‌شود و آرام می‌گیرد، مادر گهواره را تکان می‌دهد و هر روز می‌خواند:

لالا لالا لالا لالا لالایی
لالا لالا لالا لالا لالایی
لالا لالا گل آلاله رنگم
لالا لالا رفیق روز تنگم
لالا لالا کنم تا ما^۲ درآیه
گل هف رنگ مه آ^۳ کو^۱ در آیه

۱. هرگاه شهاب سنگی در جو زمین می‌سوخند مردم می‌پنداشتند که ستاره‌ای افتاد و خاموش شد و بر این باور بودند که با زاده شدن هر کس ستاره‌ای در آسمان زاده می‌شود و با پایان زندگیش آن ستاره خاموش می‌گردد.

۲. ماه.

۳. از.

لالا لالا کنم ایواره^۲ وختی^۳

للوته^۴ بوئم^۵ شاخه دزختی

لالا لالا کنم تا ما در آیه

چشانه خوی^۶ کنم بووت^۷ بیایه.

کودک کم کم به خواب می رود اما مادر جای دیگری است، خواندنش

سوزناک تر شده و باخود می لوند^۸.....

گل بالا بلندم کی می آیی؟ رفیق روز تنگم کی می آیی.....؟

سپهر رسیده به آن که کمی بزرگتر است و راه می رود و شیرین زبانی

می کند و از شب خوابش می گیرد، تاب شنیدن افسانه بلند ندارد و آن را

هم نمی فهمد. چنان تاه و آهنگین می پسندد، مادر برایش مثل می گوید:

اتل مثل بودله

گاو حسن چه بودله

نه شیر دازه نه پستون

گاوشه بردن هندستون..... نخستنده ای بر لبانش می نشیند آرام

آرام چیزی در ذهنش به گردش در می آید، و دنبال پستان و شیر و گاو

حسن می گردد " نه شیر دازه نه پستون، گاوشه بردن هندستون.....و...."

پرسش های بسیاری در سرش به گردش در می آید کم کم سرگیجه

۱. کوه.

۲. آفتاب نشین - غروب.

۳. وقتی.

۴. گهواره.

۵. بیندم.

۶. خواب.

۷. بیابیت.

۸. ترانه ای بسیار غمگین و عاشقانه را زیر لب به همراهی دانه های اشک زمزمه کردن از مصدر لوندن =

عاشقانه خواندن در فراق، مترادف با لولو (گونه ای گیاه گلدار؛ پیچک - لبلاب - عشقه - نیلوفر

باغی). در کردی؛ لاواندن؛ مرثیه خواندن و گریه کردن، کسی را استماع کردن، نوازش کردن،

گریه کردن همراه نوحه خوانی.

۹. چه طور است.

می‌گیرد، چشم‌هایش خسته می‌شوند آخرش نمی‌فهمد به سرگاو حسن چه آمد؟ تنها خواب‌هایی خوش از یاد شیر و پستان شبش را سحر می‌کند.

پس از شام روی تخت چوبی توی حیاط آخرین گروه افسون افسانه‌های مادر می‌شوند و به خواب می‌روند.

همیشه متل و افسانه برای خواب نیست و گاه بیداری می‌آورد، کودکان آمده دم می‌گیرند و افسانه بیداری می‌خوانند، برای ملای مکتب‌خانه‌ای که شاگردانش را بیهوده کتک می‌زند:

آتا و متل و توتلی آملا مرده زوتری.....

آتا و متل و توتلی آملا مرده زوتینا

در ارباب خان ده که بیش از سهم خود از مردم می‌گیرد. از چهره یا رفتارش می‌بینی پیدایش کنند و همه با هم راه می‌افتند و می‌خوانند:

متلی، چن علی، یه پیری، ک... کچلی، ک... ش هشتن^۱ به انگلی^۲،

بردن بری^۳ کرم علی

کرم علی گفت مه پیتش^۴.....

و این رفتار کودکان چنان ارباب بی‌آبرو می‌کرد که دیده شده ارباب ملکش را فروخته و گریخته است.

حتی شاه هم از گروه کودکان رهایی نداشت. آباچی مظفر^۵ او آمده بلغ چغندر^۶ آمده و چاقچورش کنید

از شهر بیرونش کنید.....

۱. گذاشتن.

۲. هچلی هم گفته می‌شد و آن چوب دوشاخه‌ای است که برای بردن علف و گیاهان از آن استفاده می‌شده و یا زیر شاخه پر بار درختان زده می‌شد تا از شکسته شدن آن جلوگیری شود.

۳. برای.

۴. این نام خان و یا ارباب ستمگر است که به گونه توهین آمیز برده می‌شود. (در هر روستایی به جای کرم علی نام ارباب همان روستا برده می‌شد).

۵. بگزاریدش.

۶. مظفرالدین شاه قاجار.

و بسیاری از مشکلات اجتماعی مردم را کودکان با آنچه شب از مادر آموخته بودند به کوچه و بازار می‌بردند به گوش‌ها می‌رساندند و کسی هم جلو دارشان نبود. بخشی از فرهنگ مردم ملایر به وسیله مهاجرین شکل گرفته و بخشی از آن بازمانده کهن بومی آن می‌باشد بنابراین از گوناگونی ویژه‌ای برخوردار است که مثل‌ها و افسانه‌هایش هم از آن جدا نیست.

ما میر تا زمان فتحعلی شاه قاجار دهستانی بود که دهبانی آن در جایی نزدیک شهر کنونی؛ به نام روستای دُون^۱ و یا روستای گوراب^۲ بود و رمان این دهبانی می‌تواند به زمان ساسانیان برسد و بعدها دهبانی به روستای چوبین^۳ و دژ ساسانی بهرام چوبینه^۴ که در میدان امامزاده کنونی شهر ملایر قرار داشت منتقل گردید.

فتحعلی شاه نام از خواست همسرش مریم بیگم خانم دختر شیخ علی خان زند سردار بروجردی پسر عموی کریم خان زند، برای ساختن شهری در کنار خاندانش را پذیرفت. وی به شاه زاده دولتشاه والی کرمانشاه فرمان داد تا در کنار قلعه زندان شهر بنیاد کند.

والی کرمانشاه بین قلعه زندان و روستای چوبین شهری به نام دولت‌آباد بنیان نهاد و فرزند مریم خانم؛ شیخ علی مرزا به حکومت ملایر و توپسرها برگزیده شد.

شهر نوین دولت‌آباد کم کم روستای چوبین را در میان برد و خود جای گزین آن گردید و بزرگان روستای دُون و سوراب به شهر دولت‌آباد کوچانده شدند. در دوران پهلوی، شهر آنقدر گسترش یافت که دولت‌آباد

۱. «دُون» گویش بومی نام این روستای باستانی می‌باشد نام آن «داویگان» و یا معرب آن «داویجان» نیز به کار برده می‌شود.

۲. گوراب که معرب آن «جوراب» بیشتر به کار برده می‌شود روستایی باستانی است و سرگذشتش پس و رامن اشکانی در دژ همین روستا که آثار آن بر جای می‌باشد، روی داده است.

۳. «دردا» و دریا که این دژ را در دوران شهرداری دکتر بابک بدون کاوش، برای ساخت میدان با خاک یکسان کردند.

۴. صفایی ابراهیم (۱۳۳۹) تاریخ ملایر چاپ شرق و جعفری جواد (۱۳۲۸) ملایر و مردم آن چاپخانه چهار.

۵. گروهی از بازمانده گان کریم خان زند در این قلعه زندگی می‌کردند.

یکی از برزن‌های شهر ملایر کنونی گردید.

شهرستان ملایر که جایگزین شده دهستان ملایر است تاریخی کهن دارد که از آثار به جای مانده آن می‌توان از سنگ نگاره‌های دوران نوسنگی و تپه‌های پیش از تاریخ و دژهای دوران تاریخی مانند دژ نوشیجان بازمانده مادی و دژ گوراب و بسیاری از آثار ساسانی، شهر زیر زمینی ساسن و آرامگاه پیامبران یهود را می‌توان بر شمرد.

این تاریخ کهن، فرهنگ پر باری را نیز در گذر زمان با خود همراه آورده است که از آن جمله افسانه‌ها و داستان‌هایی است که نمونه متل‌ها و افسانه‌هایی از شهر ملایر، روستای توجقاز، روستای کرکان و روستای مانیر است. الیان گذشته ضبط شده و اکنون به نگارش در آمده است؛ به شما پیشکش می‌گردد.

با سپاس

کاوس ندائی

پژوهشگر فرهنگ مردم

Kavos12000@hotmail.com

۱. گزینش این سه روستا به دلیل سه فرهنگ و زبان یا گویش می‌گردد. مردم روستای توجقاز گویش ویژه خود را دارند و واژه‌هایی از لکی و کردی و زبان ترکی را در گویش خود می‌توان شنید. روستای کرکان گویش و آداب بیشتر روستاهای ملایر را در بر می‌گیرد. روستای مانیران به زبان ترکی سخن می‌گوید، ترکی این روستا با ترکی روستاهای بلوک توجقاز یکسان است. روستای مانیران از گویش ترکی قشقای است. گویش مردم شهر ملایر، بازمانده گویش مردم روستای بهرام چوبینه می‌باشد که با لری زندگی آمیخته شده است، بسیاری از واژه‌های کهن و گویش مردم ملایری برجای مانده است.

توجه: از پژوهندگان فرهنگ مردم خواهش می‌کنم که نام جای پژوهش مردمی و یا گرد آید داستان و مطلب خود را کامل بنویسند و حتی اگر یک روستایی چند محله دارد آن را هم قید کنند چرا که مردم ایران در طول زمان جا به جا شده اند و فرهنگ جایی را که از آن آمده‌اند را با خود جدید آورده اند و اگر کمی دقت کنیم خواهیم دید که حتی در یک روستا با دو محله، در جزئیات، دو فرهنگ متفاوت دارند.